

سیر و سیاحت در ترکستان و ایران (قسمت هفتم)



ایلیخان بجنورد و درباریان

کاروان به خاک ایران می‌رسد

همه قسم خدمت حاضریم» اما موزر فوراً دنباله مطلب را چنین آورده است (۲):

«صمیمیت‌های او هرچند از روی حقیقت نبود لیکن مایه خرسندی خاطر من شد»
در همین مورد است که موزر حکم ذیل را درباره پاره‌ای از احوال مملکت مابعد می‌کند. نوشته است:

«اگر شخصی بخواهد در ایران صاحب شغل و کاری بشود تقویت و تنخواه لازم دارد. قابلیت و شایستگی در آنجا بکار نمی‌خورد زیرا در مملکتی که حکومت و قانون بقاعده نیست و نجابت هم موروثی نیست پادشاه کمال اقتدار را خواهد داشت و خواجه و غلام و حتی پست‌ترین نوگری که طرف التفات و توجه باشد بدون آنکه خود او مترقب کاری باشد به آسانی می‌تواند به مشاغل عالی‌نایل گردد. صاحب‌منصبان ایرانی اگر دارای تعلیم و تربیت درستی نباشند به علت عدم استعداد و قابلیت نیست بلکه مردمان متقلب و مزوری هم هستند که همه تعارفات زبانی را خوب به عمل می‌آورند و هم آنها مصروف‌باین است که مادامی که صاحب اقتدار و اعتباری هستند مال و ثروت زیادی جمع نمایند تا اگر وقتی دچار دسیسه و یا مقضوب پادشاه شدند از بابت معاش و گلران آسوده باشند. فضیلت و شرافت در میان مردم اینجانیست و درستی و درستکاری ندارند و اگر کسی داشته باشد او را مسخره مینمایند... در خاک ایران آنچه ملاحظه کردم دیدم که دو چیز است که در میان مردم متداول است و مایه ندارد: یکی چرب‌زبانی و دیگر بی‌کدیگری تعارف و تحویل دادن و هیچ حاصلی از این کارها

جمالزاده از نویسندگان صاحب‌نام و نیک‌اندیشی است که در مبارزه با استبداد و جهل و تعصب و بی‌سوزی و بیداری و آگاهی مردم ایران نقشی انکار ناپذیر دارد. او در هیچ حال از همکاری با مطبوعات ایران دریغ نمی‌ورزد و سهمی از این افاضه به‌تکین می‌رسد که مقاله زیر از آن جمله است در چاپ آن سلسله مقالات تاخیری روی داد و با بوزش خواهی از خوانندگان و شخصی نویسنده بچاپ دنباله آن می‌پردازیم.

روزیست و نهم ژانویه ۱۸۸۴ میلادی چشم موزر و همراهانش از دور به بجنورد می‌خورد که در محل اقامت خان بجنورد و خراجگذار دولت ایران است.

موزر در بجنورد در خانه فونسول روس موسوم به یحیی‌بیک که از تاتارهای مسلمان قفقاز است منزل میکند. در منزل یحیی‌بیک «هرچه در بود همه را ارسی (۱) و پنجره به‌کار گذاشته بودند».
موزر می‌گوید در آنجا خبر رسید که ترکمنهای بموت‌گران ایران چند صد هزار گوسفند از ولایت شاهرود غنیمت گرفته و راه را بر عابرین گرفته‌اند. خیلی مایل بودم در جنگی که با تراکمنه میشود حضور داشته باشم.

ادامه مسافرت بسوی طهران بسته به پاره‌ای مقدمات بود. موزر مینویسد «در این سفر من باین‌گونه زحمت عادت کرده بودم» و اظهار امیدواری میکند که با کمک گماشته دولت ایران در کار خود توفیق بیابد.
گماشته یا مامور پادشاه ایران (بقول مترجم مخصوص: اعلیحضرت اقدس پادشاه ایران ارواحنا فدا) شخصی است ایرانی موسوم به محمد قلی‌خان، موزر نوشته است که این شخص «بدین من‌آمد و نهایت احترام را نسبت بمن بعمل آورد و به‌طور ادب گفت برای

نیست...»

موزر نام خان بجنورد را یارمحمدخان سهامالدوله نوشته است. (صفحه ۲۰۸) نوشته است که پسر یازده ساله همین خان بجنورد با او بزبان فرانسه صحبت میداشته است و معلوم شده است که يك نفر فرانسوی پنجم دکروا بدان صفحات آمده بوده و همانجا ساکن شده است و به پسرهای خان بجنورد درس فرانسوی میداده است.

موزر نوشته است که در آنجا عمارتی باونشان دادند که تازه ساخته شده بودو به شرف عبور اعلیحضرت اقدس همایون ناصرالدین شاه روحانفاده ساخته شده بود که بااردوی مختصری مشتمل بر دوازده هزار نفر سرباز و رجال و اعیان دولت به زیارت مشرف مقدس میرفته اند و بملاحظه صرفه درمخارج بهمه جهت فقط بیست و هشت تن از پروغیان حرم خود را همراه برده بودند.

موزر در این مورد چنین اظهار نظر نموده است:

«هرگاه پادشاه با چنین جمعیتی به ولایت و ناحیه ای بود مثل این است که در آنجا مدت يك سال قحط و غلا شده باشد و یا اینکه تصور شود که ملخ بدانجا رفته است.»

موزر پس از توصیف از عمارتی که ذکرش گذشت و دارای «بخاری های خاتم کاری بسیار ممتاز و حمام مرمر» بوده «و باخانه دودزده خان خیره خیلی تباین داشته» نوشته است که «از این بنا معلوم شد که تهران نزدیک است و صنایع و ادبیات آنجا از برای ممالک آسیا مثل فرانسه میباشد که مرکز تمدن و ترقی است نسبت به سایر دول اروپا.»

موزر از شامپانی صحبت میدارد که در آن تاریخ در عشق آباد میساخته اند.

از آنجا تا شاهرود هفت منزل راه بوده است و کرایه هر فاطری پنج تومان بوده است ولی موزر نوشته است که در حق او میخواستند اجحاف روا دارند چونکه کرایه يك تومان بیش نبوده است که معادل بوده است با هفت فرانک و نیم (۳).

موزر در اینجا مقایسه ای (بحق یا ناحق) بین مردم ترکستان و ایران مینماید. میگوید اهالی ترکستان «در همه جا بطور محبت و مهربانی از من پذیرائی نمودند و در ایلات آن سامان راستی و درستی ملاحظه نمودم اما در خالد ایران شخص یابد حتی برای منزل هم کرایه و پول بدهد (۴) و بهترین پولی که در میان عوام و خواص درواج ست سکه ی روسی مو سوم به «ناگاریکا» میباشد (۵) و در آنجا در باب تجارت و معاملات خیلی تقلب میشود و بهمین ملاحظه من نهایت موافقت را دارم که فریب آنها را نخورم.»

موزر با ۳۱ تن خدمه خود بطرف طهران جلو میروند. زمستان است و از سرما رنج بسیار میکشند او نوشته است که «راضی بودیم هر چه داریم به بهای يك فنجان جای بدهیم که ما را گرم کند» (صفحه ۲۱۴)

هر قدر به خراسان نزدیک تر میشدند جمعیت زیاد تر میشد. موزر مینویسد «در قریه سنخاص که در آنجا لنگ کردیم ساکنین در پاره آخرین تاخت و تاز تراکمنه بموت حکایت کردند که متجاوز از صد هزار گوسفند به غنیمت برده اند و طایفه ای که چنین تاخت و تازی کرده اند از طایفه موسوم به «علی چاروا» میباشد که یا هفتصد نفر از خودشان و با عده ای از طوایف ایلدیر و خان جاحمد و کارووا و دیوادیر و طوایف بموت ایرانی که چمنهای گرگان را در تصرف دارند پدانه ها ملحق شده بودند. ترکمن های کولان برعکس درصددبر آمدند که با قشون ایران اتفاق نمایند.

در اینجا موزر از نوکر بسیار خدمت گزار خود شعبان نام از قوم

چرکس صحبت میدارد و از او قدر دانی می کند و میگوید با او گفتم چه پاداشی میتوانم بدهم. شعبان گفت سرهنگ دلم میخواهد عروسی کنم و اگر پنج تومان پول و تا فردا فرصت داشته باشم عروسی برایم ممکن خواهد بود.

در اینجا موزر از رسم «صیغه» صحبت میدارد و سپس پای فتحعلی شاه را میان میکشد و از قول بولاک اطربشی که در آن اوقات در استخدام دولت ایران بوده است (۶) نوشته است که نسل ذکور فتحعلی شاه اقلاً به پنج هزار نفر تخمین شده است.

موزر نوشته است که چون دید که زین پشت سه راس از اسبها را زخم کرده است «قدری سرگین تازه اسب را با آب ملول خمیر کرده روی زخم گذاشته است و پس از شش الی هشت ساعت زخمها ناپدید شده بوده است. يك پارچه نم که روی آن را بر آتش گرفته سوزانیده بودند پس از آنکه جراحت را شستند روی زخم گذاشتند و اسبها معالجه شده بوده اند.»

موزر نوشته است که سابقاً در راه مشهد به طهران همراه هر کاروان يك باطری توپخانه و يك باطالین سرباز پیاده (مابین شاهرود تا مشهد) برای حفظ کاروان از شر ترکمن حرکت میکردند است ولی هنگامی که او در همان جاده بجانب طهران روان بوده است راه امن و رفت و آمد زیاد بوده است.

موزر از قول چاروادار خود حکایت می کند که در موقع حرکت کاروان شیورچی های ایرانی را روی تپه ها میفرستادند تا صدای شیور آنها ترکمنها را جرساند و فراری کند ولی بمحض آنکه چشمشان بیک نفر ترکمن بیافتاد سلاح خود را بر زمین می انداختند و روی شن بروی شکم دراز کشیده منتظر مرگ میشدند.

در جاجرم مردم تعجب میکردند که يك نفر فرنگی بدانجا وارد شده است که نه از اهل روس است و نه از اهل انگلیس درباره جاجرم در کتاب می خوانیم که پس از نهب و غارت جماعت از يك بیشتر قسمتهای شهر خراب و ویران شده است «معهدا بقیه السیف يك عمارت باستانی هنوز دیده میشود که گنبد های باشکوه و درهای عالی آن مشابه بهترین معماریهای ابنیه عالی اصفهان است.» (صفحه ۲۲۲)

یکی از نوکرهای موزر در حوالی جاجرم با او حکایت کرده است که در همانجا سابقاً بین قشون دولتی که او هم داخل آن بوده است با ترکمنها جنگ در گرفته بوده است و ارباب او (خان او) او را نه مرتبه به طهران فرستاده بوده است و هر دفعه سرهای بریده ترکمنها و زنهای آنها را که اسیر گرفته بودند به طهران برده است و يك بار که به طهران رفته است حامل ۲۷ سر بریده بوده است. موزر نوشته است که با او گفتم در فصل گرمای تابستان برای این سرها با عفونتی که ایجاد میکند نباید کار مطبوعی باشد. نوکر نامبرده گفته بوده است که این کار به عهده خود اسیران بود که با بستی پوست سرها را کنده آنها را حمل و نقل نمایند.

همین شخص موسوم : محمدقلی به موزر گفته بود «امروز هم مثل سابق خوانین مواجبی به ما میدهند و مداخل های جزئی هم که از نهضت و غارت برای ما حاصل میشد نیز موقوف شده است و این روسها کار ما را خراب کرده اند.»

بالاخره کاروان موزر به حدود تاخت و تاز ترکمنهای تکر رسید. سردار ایرانی که با کاروان موزر همراه بود باو گفت که از رباط تا استرآباد ترکمن های بموت میتوانند چهل هزار سوار برای جنگ مهیا سازند.

موزر درباره خراسان نوشته است که نمیتوان تصور نمود که در این ولایت چقدر تریاک صرف میشود. کترهه جا از صورت مردم معلوم است که تریاک کش هستند. حتی زنها از ما تریاک میخواهند.

ترباک را یامی کشند و یا معجونی از آن میسازند و آنرا صرف میکنند. کمتر پیرمردی دیده میشود که آنرا استعمال نکند. دکتر طولوزان فرانسوی طبیب ناصرالدین شاه در طهران به موزر گفته بوده است که در طهران پیرمردانی دیده است به سن نودسالگی که مدت پنجاه سال همه روز مقدار کمی از آن صرف کرده بودند بدون آنکه صدمه‌ای به مزاج آنان رسانیده باشد.

اکنون از دور بسطام بیدار است. اول به بسطام قدیم رسیدند که حاکم‌نشین ولایت شاهرود است.

موزر در بسطام به مناره معروف بسطام رفته است که چهل و دو پله دارد و شباهت به دودکشهای بزرگ کارخانجات فرنگستان دارد. موزر مینویسد روز حرکت از شاهرود متوجه شدم که طبایع ما نیست و معلوم شد که در آنجا منزلی گرفته و صیغه‌ای برای خود دست و پا کرده است. رئیس احتساب او را پیدا کرد و بزور آورد و او هم بتلافی این کار در تمام راه تا طهران به ما خوراکیهای بد داد.

در دامغان فتح‌الله میرزا حاکم شهر خیلی تکبر داشته و از موزر بدین نکرده است و موزر هم در حق شاهزاده‌های قاجار نوشته است



پیکر نقر ایرانی

بشم گوسفند خراسانی متاعی است که از اینجا به روسیه میرود. شاخ آهو نیز متاع دیگر این اطراف است، موزر نوشته است که یک تاجر ارمنی در انبارهای خود تخمیناً باندازه دوهزار کیلو شاخ آهو داشت که باید به روسیه برود. سه جفت از این شاخها را موزر با ترازو کشیده بوده است و پنجاه و هشت کیلوگرم وزن آنها بوده است.

موزر نوشته است که گاهی تعصب خشک بعضی از ایرانیهای شیعه مذهب او را ناراحت میساخته است و نوشته است که روزی در راه که از فرط عطش مشرف به هلاکت بودم یک نفر روستائی را دیدم که یک کوزه پر از آب همراه داشت. من از او خواش کردم قدری از آن آب بمن بدهد ولی او نه اعتنائی به خواش من گردونه به بول من متغیر شدم و به آدمهای خود حکم کردم کوزه را از دست او بگیرند و او را کتک بزنند و جماعت تسنن که همراه من بودند از کتک زدن او که شیعه بود خوشوقت شدند.

که از نسل قاجار در این مملکت فراوان است. آنها مانند زالوهستند و جز معایب هیچ محسناتی ندارند و حتی جرات و نجابت اجدادی خودشان را هم دیگر ندارند. در طهران یک نفر از آنها چون وظیفه‌ای که پادشاه به او میدهد کفاف معاش او را نمیکند در کوچه‌ها گدائی میکند. (صفحه ۲۲۲).

موزر وقتی به سمنان میرسد که ضیاءالدوله حاکم شهر پدرش وفات کرده بوده است و عزاداری میکرده است، او شرح تشییع جنازه را چنین نوشته است:

یک نفر سوار که عمامه سفید بر سر داشت از جلومیرفت و یک بیرق فرمز در دست گرفته بود و چند نفر سنج زن از عقب او می‌آمدند و سنج میزدند. در عقب آنها دوازده نفر ملام بود که هر یک تیفه‌ای مانند شمشیر در دست گرفته بودند (۷) پس از آن اسبی را کتل کرده و آنرا زینت داده بودند (۸). یک اسب دیگر هم بود که شمشیرهایی بطور صلیب روی قاجازین قرار داده بودند. شیپورچی‌ها از جلوده

علم میرفتند و عقب آنها جمع کثیری از درویش باقیافه‌های بد و لباسهای مندریس، هر کدام از این درویش يك تبر و ياك چماق در دست داشتند و قدم به قدم نوحه می خواندند... سپس شروع به نماز کردند و پس از نماز قلیان آوردند. چهل و پنج عدد قلیان شمردم. نوکرها جای و قهوه می آوردند. وقتی دوستان واقوام میت بر سر قبر مرآیند تماشا دارد: زن‌ها روی خاک می غلطند و گیس خود را می کنند و سر خود را به زمین و دیوار میزنند.

رفته رفته خستگی راه موزر را ناتوان و بدخلق میسازد بطوری که یاهمراهان خود بدبختی و بد رفتاری می کند خود اونسوخته است که روزی به نوکرم شعبان فحش دادم او را پدرسگ خواندم و او دست به خنجر خود برد و هرگاه من هم دست به ششول برده بودم کار بجای بد می انجامید.

سرانجام پس از ۲۵ روز مسافرت به طهران رسیدند. موزر نوشته است که در ظرف هفت ماه مسافرت خود فقط يك بار يك تلگراف از خانواده و کسانش دریافت داشته بوده است و اکنون خوشوقت است که در طهران از کسانش اطلاعاتی و نامه‌هایی در انتظار او میباشد.

حواشی :

۱- آیا این کلمه «ارسی» (بادو حرف اول ضمه دار) همچنین کلمه «ارسی» بمعنی کفش و پاپوش ارتباطی با کلمه روس

و ارس دارد. بر من معلوم نگردید. (ج. ز.)

۲- نباید فراموش کرد که بیانات این مرد سویسی مربوط به ایران صدسال پیش و دوره قاجاریه است و اگر با انصاف باشیم نباید اوقاتمان تلخ شود و لعنت بر این سویسی بفرستیم بلکه باید دقیق بشویم و ببینیم آیا چیزی از این احوال تاسف آور باقی مانده است و اگر باقی مانده است در اصلاح آن بکوشیم تا مزه رستگاری را بچشیم و سزاوار رستگاری و رفاه و عاقبت بگردیم. (ج. ز.)

۳- امروز هفت فرانک و نیم پول سویسی معادل میشود تقریباً با ۲۸ تومان. (ج. ز.)

۴- گویا منتظر بوده است که برای منزل صلوات تحویل بدهد و یادر همه جامبهمان و تاج سرباشد. (ج. ز.)

۵- این کلمه بر من مجهول است و شاید نام پولی روسی بوده که در آن اوقات در آن صفحات رواجی میداشته است. (ج. ز.)

۶- بولاک کتاب بسیار مفیدی بزبان آلمانی دوباره ایران نوشته است، در دو جلد، که در کتابخانه من موجود است و نمیدانم آیا فارسی ترجمه شده است یا نه. ای گاش بترجمه برسد. (ج. ز.)

۷- شاید مقصود تمهیز باشد که موزر آنها را ملا بنداشته است. (ج. ز.)

۸- شاید مقصود دو الجناح باشد. (ج. ز.)

